

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در ملخص مطالب گذشته در این

فصل که مرحوم آخوند، به طور کلی روش ایشان در

بیان مسائل و در ثبت مطالب به این کیفیت است که آن

مطلب اساسی و مقصدی که مورد نظرشان هست آن

را ابتداء بیان نمی کنند، بعد کم کم وقتی که وارد بحث

می شوند نسبت به آن مطلبی که مورد نظر هست خود

را نزدیک می کنند، تمام مطالبی که در مورد جنس و

فصل ذکر شد و کیفیت بیان مساله، کیفیت بیان جنس

و اخذ جنس و فصل در حد موجودات، برای رسیدن

به این مساله و نکته هست که این مساله «لا یصدر عن

الواحد إلا الواحد» و قضیه «لاتکرار فی التجلی» که

مطلب معروف و مشهوری است در بین فلاسفه و عرفا

این مساله جایگاه خودش را پیدا کند و اینکه ما در بین

اشیاء مشترکاتی می بینیم این مشترکات و متمایزات از

چه مبدایی نشأت پیدا می کند، بالاخره هر چیزی که در

این عالم ظهور و بروز پیدا می کند، يك مبدأ ظهور دارد،

آن مبدأ ظهور این مشترکات و تمایزات چیست؟

خب این کیفیت بحث بود که تا به حال

مرحوم آخوند مطرح کردند و صحبت به اینجا رسید

که جنس فی حدنفسه یک ماهیت متحصله متقوم

بالذات نیست، جنس یک ماهیت مبهمه است و

گرچه انسان و ذهن برای آن ماهیت مبهمه صورتی

و حقیقتی را تصویر می کند، منتهی صحبت در این

است که آن حقیقت ظهور و بروزش به واسطه فصل

است، خود او توان و یارایی و قدرت اینکه بتواند در

خارج بدون فصل ظهور پیدا بکند را ندارد، در این

قضیه مثالهای زیادی خدمت دوستان عرض شد که

به طور کلی در هر مساله ای و در هر شیئی از اجناس

و طبایع ما این مطلب را مشاهده می کنیم و این

حقیقت را مشاهده می کنیم، فرض کنید برنج یک

جنسی است، یک طبیعتی است که این طبیعت دارای

انواع مختلف است و دارای خصوصیات مختص به

خود است و خصوصیات مشترک، ولی وقتی که

گفته می شود برنج، این برنج بدون اینکه در تحت

یکی از انواع خاصه خودش بخواهد ظهور پیدا بکند
حقیقت دیگری ندارد.

بله ما خیلی در اینجا قائل به تسامح بشویم، فقط
می‌توانیم بگوییم طلبی را که ممکن است فردی از فرد
دیگر در تحصیل این طبیعت نوعیه داشته باشد، آن
طلب طلبی است که فی ضمن ای فرد کان تحقق پیدا
می‌کند ولکن آن طلب و شیء خارجی بدون فردی نه
در ضمن این نوع و نه در ضمن نوع دیگر و نه در ضمن
حتی خرد و شکسته بخواهد تحقق پیدا بکند يك
همچنین چیزی محال است، این ادراکی را که ذهن از این
طبیعت مشترك می‌کند، گرچه يك صورت ذهنی دارد،
ولی صحبت در بروز و ظهور خارجی اوست و همیشه
فلسفه از تعین و تکون اشیاء صحبت می‌کند، نه اینکه
اصل حقیقت او برگشت به آن مدرکات انسان بدون
توجه به آن وجود خارجی و بر اساس اعتبار، بر اساس
اعتبار در فلسفه هیچگاه حکم به يك برنج ابهامی و
اجمالی نمی‌کند، تصویر ذهنی است که منتزع از آن تعین
خارجی است و در آن تصویر، صحبت از آن تعین

خارجی می‌کند، ملاک و میزان برای آن فهم و دانایی و معرفت ما نسبت به حقایق اشیاء ملاک، عبارت از همان وجود خارجی اشیاء است، بر اساس آن ملاک خب ذهن از آن يك انتزاعاتی و اعتباراتی و يك استخراجاتی دارد، بر اساس آن امر خارجی، حالا صحبت در این است که این تصویری را که ذهن از آن مبدأ خارجی می‌کند، این تصویر در انطباق با آن مبدأ خارجی چقدر می‌تواند منطبق باشد و منطبقٌ علیه این تصویر ذهنی جنسیه، در ذهن با آن امر خارجی در چه محدوده‌ای هست؟ بزنگاه مطلب در این فصلی که خیلی هم مرحوم آخوند روی این فصل حساب باز کردند و من به نظرم رسید که اگر بخواهیم وارد این بشویم خیلی بیش از این روزها وقت می‌گیرد، ولی خب علی‌کل حال گفتیم که فعلاً خدا بزرگ است، تا ببینیم به کجا می‌رسد این مطلب، آن نکته‌ای که مرحوم آخوند بهش می‌خواهند برسند، آن مطلبی که ابتدا عرض کردیم که مساله لا تکرار فی التجلی و مساله کیفیت تصویر اضافه اشراقیه و کیفیت جنبه ربطی حقایق اشیاء با مبدأ هستی، آن

مقصد و هدف را ایشان پیگیری می‌کنند و از این طریق کیفیت ورود استخراج و انتزاع جنس از مبادی خودش و از ماده و کیفیت انتزاع فصل از صورت می‌خواهند مطلب را به آن طرف سوق بدهند و به آن جا مساله را بکشانند، آنچه را که تا به حال ما می‌پنداشتیم که جنس يك امر حقیقی و متأصل است، این را باید به کناری بگذاریم و به این مطلب باید ملتزم بشویم که جنس عبارت از يك صورت ذهنیه مشترك و مبهم که هیچ تعینی برای او در خارج غیر از خود ظهور آن فصل نیست، یعنی شما وقتی می‌گویید گندم و برنج و عدس و ماش و امثال ذالك این اشیایی که دارید اسم می‌برید گرچه اینها يك مفاهیم مشخصی هستند که برای همه مردم كوچك، بزرگ عوام و عالم و غیر عالم همه اینها مشخص است ولکن حتی خود آن شخص فروشنده و بقال که از این مسائل اطلاع ندارد، گرچه يك صورت ذهنی از این اشیاء و اجناس در ذهن دارد الا اینکه آن صورت ذهنی خود را در يك امر موجود خارجی جستجو می‌کند، نه اینکه آن صورت ذهنی را بدون آن

نوع و صنف و تعین خارجی بخواهد پیدا بکند، یعنی مردم گرچه حتی برای این تصویرات و صورت‌هایك حقایق متأصله ذهنیه قائلند، ولی در مقام انطباق با اشیاء خارجی آنچه که حرف اول را می‌زند، با آنچه که روی دست او مطلبی نیست همان تعین خارجی و تشخیص خارجی است، همانی است که در آن گونی است و از آنجا برمی‌دارد و به مشتری می‌دهد، هیچ وقت از آن صورت ذهنی خود يك کیلو، دو کیلو ماش بر نمی‌دارد و به مشتری بدهد برای برداشتن و کشیدن سراغ آن گونی می‌رود که الان در کنار آن دکان قرار داده است.

پس بنابراین این جنسی را که الان فرد عامی در حقایق اشیاء تصویر می‌کند، منطبق‌علیه‌اش عبارت است از نوع و خصوصیت و صنف او و از آن تعین خارجی او آن منطبق‌علیه او خواهد شد، که طبعا آن منطبق‌علیه یک امری است که اختصاص به خود او دارد و یک حقیقتی است که قابل سریان و قابل طرد مسائل در یکدیگر نخواهد بود، حتی هر دانه ماشی که در این گونی هست، یک امتیازاتی برای خود دارد که آن امتیازات باعث می‌شود که از آن

ماش و دانه دیگر جدا بشود، آن امتیازات عبارت است از صرف الوجود، آن نفس الوجود خارجی آن دانه است، که آن فرد واقعی این کلی طبیعی و این طبیعت جنسیه است و هیچ فرد دیگری با او در این مساله شرکت ندارد و همان است که جزئی حقیقی به او گفته می‌شود و تشخص اختصاص به او دارد.

بنابراین آنچه که ما در تمام عالم مشاهده می‌کنیم از اجناس مختلف جمادات و نباتات و وحوش و سماء و ارض و همینطور در اشیاء دیگر از اشیاء مجرده دیگر و مشارکاتی بین آنها ما می‌بینیم، این مشارکات ما در اصل حقیقت متأصله روی پای خود ایستاده غنی به تکون ذاتی خود اینها ندارند و فقط همان جنبه فصلیت آنهاست که آن جنبه فصلیت در صورت آنها ظهور پیدا می‌کند، یعنی همان جنبه نوعیت خاصه است، در هر کدام از اجناس که آن نوعیت خاصه در ضمن یک فردی تحقق و تکون پیدا می‌کند.

لذا اشکالی که در اینجا وارد می‌شود و مرحوم

آخوند هم نسبت به این جواب می‌دهند آن اشکال این

است که حدود اشیاء همانطوری که ذکر شد عبارت از واقعیت مشترك و غیر مشترك و متمایز، چگونه شما این واقعیت مشترك را از دایره حدی کنار می گذارید و آن را به حساب نمی آورید و فقط آن جنبه متمایز او را می گیرید، خب بالاخره يك واقعیت خارجی از مشترکاتی با سایر امثال خودش تشکیل شده است و يك متمایزاتی تشکیل شده، ما نمی توانیم آن مشترکات را نادیده بگیریم و صرفاً به آن متمایزات توجه نکنیم، مثل اینکه شما در تعریف انسان به طور کلی حیوان را نیاورید خب به جایش چی بیاورید؟! آجر بیاورید وقتی شما حیوان متحرك بالاراده و ناطق بیاورید بالاخره باید يك چیزی بیاورید که حد او را تعریف کند و برای شخص روشن کند، وقتی شما می گوید این ناطق است خب آن طرف چیزی از این نطق نمی فهمد، باید ذهن او را کم کم نزدیک کرد و به آن واقعیت خارجی سوق داد، تا اینکه در آن مرتبه و نطقه آخر بگوئیم هذا ناطقٌ بگوئیم این جنبه عقلانی اوست که او را از بقیه متمایز کرده والا همینطوری به يك نفر مطلبی

را بگویند خب او که چیزی را نمی‌فهمد، «إِنَّا مَعَاشِرَ
الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۱ معنای
«عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» از این کلام مرحوم آخوند یک
مطلب عملی که نتیجه گرفته می‌شود این است که مردم
را نمی‌توان نسبت به عقاید خود یله و رها گذاشت که
هر جور تصور می‌کنند و نیکو می‌پندارند، همان را برای
آنها انسان گزینش کند خب این می‌شود چی؟ می‌شود
قانون جنگل، من دلم این را می‌خواهد من دلم او را
می‌خواهد او هم می‌گوید من دلم او را می‌خواهد فرض
بکنید، هر کسی اینطوری می‌پسندد.

مثل کسی که می‌خواست یک خانه بسازد هر
کسی می‌آمد یک نقشه می‌داد این می‌گفتش آقا حمام
را اینجا بگذار، می‌گفت باشد آن یکی می‌گفت اتاق
را آنجا بگذار می‌گفت باشد، این باشدها را جمع کرد
و خانه را که ساخت یک دفعه دستشویی را در وسط
هال در آورده گفت چرا اینطوری کردی؟ گفت خب
من آراء شما را جمع کردم این گفت تخصص در

^۱ اصول کافی ج ۱ ص ۲۳

دستشویی داشت، این گفت دستشویی را این وسط بگذاریم، آن که تخصص در شکم و آشپزخانه داشت گفت بغل، آن نمی دانم اتاق این طرف و این جمع آراء مختلف من را به این روز کشانده و بدبختی را به سر من آورده که خلاصه نقشه اینطوری از آب درآمد.

اگر انسان بخواهد مردم را به حال خود رها کند خب مردم هر کسی در حال و هوای خودش است، در حال و هوای تخیلات و سلیقه‌ها و کیفیت اجراء منویات خودش در جامعه به نحو ذهنیات خودش است و خب دیگر در این صورت نیازی به پیغمبران و راهبران و رهبران و هادیان و امثال ذلک نیست، چون همه آنها، مردمی که تمام وجود آنها را تقلید و متابعت کورکورانه گرفته چطور که داریم می‌بینیم و دیدیم و خواهیم دید.

و آیه قرآن خیلی عجیب است، آقا در هیچ چیز مثل این قضیه تقلید کورکورانه آیات قرآن همینطور دارد به ما هشدار می‌دهد (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ

لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ^۱ ما آنچه را

که پدرانمان گفتند همان را انجام می‌دهیم، خب خودت این وسط چی هستی؟ خودت این وسط عقلت کجا رفته؟ بالاخره تو آدمی یا الاغی؟ خب الاغ که با الاغ فرق نمی‌کند تازه الاغ اگر یک جا ببیند آن راهشه نمی‌داند نمی‌رود، یعنی مبنای تفکر مردم مبنای تقلیدی است، مبنای حریت و آزادی در انتخاب و اختیار نیست.

در آن آیه دیگر در قضیه حضرت ابراهیم و قضیه حضرت صالح و مشرکین رسول خدا تمام اینها یک فکر در این جامعه حاکم است و آن فکر تقلیدی از دیگران، دیگران اینطور کردند ما هم اینطور خواهیم کرد، همان فکر تقلیدی در میان جامعه تا به امروز و از امروز به بعد همینطور وجود دارد، چون بقیه این را گفتند ما هم می‌گوییم، چون بقیه این کار را کردند ما هم می‌کنیم و چون و چون و همین است فکر تقلیدی که ما را از رسیدن به مطلب در مطالب احکام و رسیدن به مغزا و مسائل تکلیفیه باز می‌دارد،

^۱سوره البقره ۲ آیه ۱۷۰

چون بقیه به این فتوا دادند ما نمی توانیم مخالفت کنیم چرا؟ چرا نمی توانیم مخالفت کنیم؟! چون بقیه، سلف صالح و عباراتی هم در می آوریم تا اینکه مساله بهتر جا پیدا کند، مثلاً شیخ اینطور گفته تو چه کسی هستی در مقابل شیخ می خواهی بایستی؟ تو در مقابل علامه و محقق می خواهی فتوا بدهی؟ تو در مقابل آن، تو در مقابل این افراد تو در مقابل این اجماع، تو در مقابل این سیره تمام اینها چیست؟ همین آیه (بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) همان تقلید کورکورانه، همان در ما هست، گرچه عمامه سرمان گذاشتیم و ریشمان هم سفید شده و تا اینجا رسیده، ولی آن ماهیت تقلید کورکورانه و تبعیت علی الامیال که بابا وقتی تو روایت امام صادق علیه السلام را داری دیگر آن این را گفته دیگر یعنی چی؟ من نمی فهمم وقتی در قبال حدیث امام علیه السلام را داری، محقق خدا رحمتش کند، درجاتش را بالا کند، مرد بزرگی است فقیه فقیه اهل بیت بوده و درجاتش هم بسیار عالی است و مشمول عنایات ائمه هم هست، خوب به من چه مربوط است؟ مگر بنده باید از محقق و

علامه و شیخ تبعیت کنم؟ این حالت تقلید در میان ما هم وجود دارد، منتهی در میان عوام به یک شکل و در میان ما که خودمان را اهل علم می دانیم به شکل و به کیفیت دیگر، این روح اصلا پایه ندارد، این مبنا ان نتبع إلا ما یعبد آباءنا، ان نفتی الا ما اقبه به سلفنا، ان نقول الا ما قال به علمائنا الماضین، السابقین این جنبه و این فکر، فکری است که در مکتب تشیع راه ندارد و این طرف خُل شده آمده، عین همین قضیه آن کار را کردند ما می کنیم.

سقیفه بنی ساعده چی بود؟ وقتی که آمدند درست کردند و بعد با اعتراض امیرالمؤمنین این امیرالمؤمنین آمد سقیفه بنی ساعده را با این آیه قرآن زیر سوال برد گرچه الان می گویند از افتخارات اسلام است، الحمدلله حقایق هم تغییر ماهیت جوهری می کند، ما نمی دانستیم حالا دیدیم تا حالا خیال می کردیم این قضیه ننگ اسلام بوده ولی حالا می فهمیم باید از افتخارات اسلام باشد، بله ادله ای هم برایش می آوریم که یهود در آنجا قصد محو اسلام را داشتند و این باعث شد که جلوی آن مساله

یهود گرفته بشود و شکست بخورند و یهود نتوانند به مقاصدشان برسند علی کل حال الان از افتخارات اسلام است.

این مساله و این قضیه امیرالمؤمنین می گوید خیلی خب آمدند سقیفه ای تشکیل دادند، رأی و فتوا دادند که جناب آن آقا باید بیاید به جای پیغمبر بنشیند خب مغز تو کجا رفته؟! تو که خودت در جریان دو ماه پیش هیجده غدیر تا بیست و نه صفر همان روز بعدش دو ماه و ده روز، هفتاد روز در این هفتاد روزی که با پیغمبر بودی و دیدی دستم را در جمعیت بالا برد آیا دیدی؟ ان تتبع الا ما یعبد آباءنا کاری است که انجام شده یا علی خیلی قضیه را سخت نگیر بگذار برویم، دائم می آیی در خانه مان و اعصابمان را خراب می کنی و نمی گذاری بخوابیم و به مستحبات مان برسیم، بگذار برویم دنبال کارمان، فردا دوباره ان تتبع پس فردا ان تتبع با همین منطق، قرآن و آیات قرآن مربوط به بت نیست، الان که دیگر بتی وجود ندارد که خدا بیاید برای ما بگوید این بت هایی که دارید می پرستید، الان آن بتی که برای ما

اهمیت دارد و باید آن را کنار گذاشت همان بت
نفسانیات و تمایلات کورکورانه و عامیانه و
متحجرانه نفس است که آن مستمرا الی یومالقیامه
وجود دارد و در همه هست، این باید بشکند و از بین
برود لذا یک عالم شیعی که به دنبال امام صادق علیه
السلام دارد حرکت می کند اولین مطلبی که در ذهنش
اولا بلا اول وجود دارد این است امام علیه السلام چه
فرموده؟ سراغ این و آن و کی گفته و کی نگفته نرود،
اول برود سراغ کلام امام علیه السلام، قرآن و کلام
امام علیه السلام، وقتی که مطلب را از آنجا بدست
آورد، بعد آن موقع برود ببیند که خب حالا این
برداشت در میان جامعه علمی به چه کیفیت بوده؟
علما از این احادیث چه برداشتی کردند؟ علما چه
کار کردند.

مرحوم پدرمان می گفتند ما در نجف بودیم
درس مرحوم آقا سید محمود شاهرودی می رفتیم و
می گفتند اتفاقا ایشان مرد دقیقی بود و از نقطه نظر
دقت بر آقای خوئی ترجیح داشت و فرض کنید در
همین بحث صلاه جمعه که طبع شده بعد می گفتند:

وقتی ایشان ادله را نگاه کرد، تمام ادله به اینجا رسید که نماز جمعه در زمان غیبت واجب است ولی در زمان غیبت باید در تحت نظر حکومت اسلام باشد و نماز جمعه واجب است و اختصاصی به زمان ظهور و حضور امام ندارد وقتی همه تمام شد یک دفعه ایشان شروع کرد قاط زدن، گرچه مساله به روایات است، اما دست برداشتن از اجماع نمی‌دانم فلان و اتفاق و سیره بر این و علما و اینها، اختیار همین است که ما صلا ظهر را واجب بدانیم و نسبت به او قائل به احتیاط بشویم و این را مختص به زمان ظهور و اینها بدانیم، اینجا می‌گفتند یکدفعه ما داغ شدیم گفتیم آخر یعنی چی؟ شما دارید خود ادله را ذکر می‌کنید و بعد دیگر دست برداشتن، لعل اینکه آنها به دلیلی ظفر پیدا کرده باشند و در آن فضا چه بودند، لعل اینکه آنها در آن موقع به مطالبی رسیده بودند که ما نرسیدیم، بابا لعل لعل ندارد اگر مطبی بود روایت در اینجا گفته شده در این کتاب سیصد صفحه‌ای این لیت و لعل می‌آمد، آخر همینطوری ما شکمی که نمی‌توانیم فتوا بدهیم، لعل اینکه در آن

موقع یک مساله بود، بابا روایت امام صادق علیه السلام چطور با لعل نرفته کنار، شما الان روایت در وسائل و مجامع روایی و حدیثی پیدا می کنید چطور شد آن لعل لعلها از بین رفت شاید بوده اگر شاید بوده خب می آورد، آن فقیه می آورد می گفت ما به این دلیل به این روایت ترتیب اثر نمی دهیم، بخاطر این قرینه ای که در اینجا هست قرینه صارفه است خیلی خب روی چشممان، خیلی خب پس چرا ذکر نکرده، فقط استنباط من این است استنباط شما این است، استنباط بنده این نیست، با این که نمی شود آدم یک فتوا بدهد بر اساس اینکه فرض بکنید سیره بر این بوده، بابا روایتی که از امام علیه السلام آمده از امام رضا علیه السلام آمده، در همان بحث حج که خب واقعا خیلی مساله بسیار معجبی بود، معجب از اینکه آدم تعجب می کند که چطور کسی می تواند اسم خودش را فقیه بگذارد و از این مطالب سرسری رد بشود.

امام رضا علیه السلام تصریح می کند بر اینکه استطاعت فقط اختصاص به زاد و راحله ندارد، ما

صاف این روایت را کنار گذاشتیم خب بابا امام
علیه السلام به همان ادله تصدیق خبر واحد این
روایت را فرموده یا نفرموده؟ آقا بگو نفرموده، دیگر
قضیه روشن می شود اگر فرموده قصدش چی بوده؟
تقیه بوده کجایش تقیه است؟ آیا نسبت به کسی بوده
که حش را رفته است؟ امام می فرماید حجه الاسلام
نمی فرماید حج مستحبی، آن کسانی که می آیند و
توجیه می کنند امثال مرحوم شیخ طوسی می آید یک
روایت امام علیه السلام را اینطور توجیه می کند، آخر
متوجه این قضیه شدند که آخر با حرف های امام
نمی تواند شوخی کند، با سایر حرفها شوخی کند
عیب ندارد، سایر حرفها حرفهایی نیست که، حرف
امام علیه السلام حرف از مقام عصمت است شوخی
ندارد یعنی چه؟ مثل حرف بنده نیست که از روی
بخار معده بلند شود و اسمم را بگذارم همه چیز،
حرفی است که از مقام عصمت برخواسته و این
حرف معصوم است، یا بقیه حرفها را کنار بگذار یا
اگر نمی توانی کنار بگذاری باید بین اینها جمع کنی.
این مساله ان نتبع الا ما یعبد آباءنا ما می بینیم

الان در مسائل علمی ما رسوخ پیدا کرده، نه الان یعنی از سابق، بله تک و توکی این وسط پیدا می‌شد افرادی که خب اینها از یک حریت نسبتاً قابل توجهی برخوردار بودند گرچه آنها هم با یک ترس و لرزهایی مطالب را مطرح می‌کردند، ولی خب آزاد بود، همین قضیه یک برهه‌ای بگذرد، ده سال یا بیست سال بگذرد خودش می‌شود یک واقعه خارجی و دیگر نمی‌شود رویش صحبت کرد، همین تغییر و تحول که در اینجا است.

این نکته‌ای که در اینجا هست این قضیه خیلی برای ما مساله موجب دقت هست که هیچ‌گاه به یک واقعه و به یک حادثه که نگاه می‌کنیم از دیدگاه یک فردی که عقل و فهم و احساس خود را کنار گذاشته و صرفاً در این گزینش و در این انتخاب، عقل و فهم و احساس دیگران را جایگزین کرده و با این جایگزینی دارد به مساله و واقعه نگاه می‌کند، من از سابق اتفاقاً از لطف خداوند به من این بود که من در این فضاها هیچ وقت نبودم، حتی افرادی را که می‌شنیدم از افرادی که اینها انحرافات

اعتقادی داشتند، می‌شنیدم که همه، حتی مرحوم فرض کنید پدرمان رحمه‌الله علیه ایشان مطالب انتقادی گفتند حتی من خودم می‌خواستم بینم آن مثلا نکته و مساله چیست؟ یا محدوده انتقاد چیست؟ آیا صددرصد قضیه است یا سی درصد یا چهل درصد، همیشه دنبال این بودم که خودم نسبت به مساله برسم و با یک پیش‌داوری نرسم و چه بسا متوجه می‌شدم که مساله اینطور نیست، این نویسنده اصلا در مقام بیان این مطلب نبوده یا مساله‌اش قابل توجیه است، نه به این کیفیتی که مطالب بیان و نقل شده، امروزه می‌بینیم اصلا دنیا جور دیگر است افراد یک قسم دیگر، مسائل یک جور دیگر است طرف آمده راجع به فلسفه و وحدت وجود و موجود دارد حرف می‌زند اصلا نمی‌داند وحدت را به ح حوله می‌نویسند یا ح هویج می‌نویسند و بعد هم که فلانی این است فلانی این است شروع می‌کند هزار تا بد و بیراه به این و آن گفتن و اگر ازش پرسشی یک کلمه نمی‌تواند فقط جواب بدهد.

همین دیگران اینطور گفتند ما هم بگوییم هیچ

فرقی بین تو و بقیه نیست فقط عمامه سرت گذاشتی
خب عمامه را بردار، بین این و بین آن چه تفاوتی
هست.

خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مهدی
روحانی آدم منصفی بود، اهل فلسفه نبود ولی آدم
فاضلی بود، یک روز پدر ما قم آمده بود و ایشان آمد
برای دیدن و من هم در آنجا بودم، رو کرد به مرحوم
پدر ما و گفت این مساله وحدت وجودی که
می گویند این قضیه چیست؟ این را برای ما توضیح
بدهید که ما بفهمیم این چیست؟ تقریباً نیم ساعتی
بیشتر و بعد دیگر البته من رفتم و دوباره آمدم در
وسط صحبت رفتم، ایشان این قضیه را توضیح دادند
که مساله وحدت وجود این است مشترکاتی داریم و
تمایزاتی داریم و اصل حقیقت همه اشیاء به آن جنبه
وجودی برمی گردد و ماهیات همه حدود آن جنبه
وجودی هستند، راجع به این قضیه مقداری صحبت
کردند و بعد وقتی مساله را تمام کردند.
گفت: این که چیزی بدی نیست که ما دیده
بودیم.

ایشان گفتند بله ما هم که نگفتیم بد است این را برای شما بد آمدند توضیح دادند، گفت اینکه چیز خوبی است.

همین حرف خوب را خب یک نفر نمی فهمد و برمی دارد یک جور دیگر مطرح می کند خب چطور همین آقایی که فرض کنید چهارده یا پانزده سال در فلسفه و عرفان بود مثل پدرمان این را فهمید، در حالی که همین نماز را می خواند همین روزه را می گیرد همین آدم زیارت می رود همین آدم حج انجام می دهد، همین آدم دارد عبادات را انجام می دهد از تو هم بهتر انجام می دهد، فقط تو یکی آدم هستی در این شریعت و بقیه ...؟

همین آقایی که اهل فلسفه نبود وقتی برایش توضیح داده می شود واقعا می پسندد و درک می کند به همان میزان خودش و تصدیق و تحسین می کند خب و نه اینها بت پرست شدند و خروج از ملت و دین پیدا کردند.

چرا ما باید در یک تحصر و در یک تعصب خودمان را گرفتار کنیم تا اینکه نتوانیم به آن مطلب

برسیم این مساله ان نتبع الا ما یعبد آباءنا این مطلب
جامعه علمی ما را گرفته، قضیه این است، این مساله
اگر در نفس یک طالب علوم دینی حل بشود، پس
بنابراین دیگر مشکلی باقی نمی ماند، همه چیز دیگر
حل خواهد شد و همه چیز دیگر جایگاه اصالی و
اساسی خودش را پیدا خواهد کرد.

مرحوم آخوند می فرمایند وقتی که شما دارید
به خارج نگاه می کنید طبعاً یک مشترکاتی را خواهید
دید، شما باید متوجه این قضیه باشید که آن
مشترکاتی که الان در خارج وجود دارد، آن
مشترکات و آن جنس طبیعی از خودش هویت
خارجی ندارد، هویت خارجی این جنس در خارج
همان صورت نوعیه اوست، همانی است که الان آن
حقیقت تعینی خارجی به آن بستگی دارد، منتهی ما
وقتی که نگاه می کنیم در این نگاه کردن ما یک
مسائلی و در ذهن یک مشترکاتی به وجود می آید
یک متمایزاتی به وجود می آید می بینیم فرض بکنید
این آقا در اینجا آمده ایشان دارد نگاه می کند و آن هم
دارد به ما نگاه می کند چرا نگاه می کنید؟ مگر تحفه

نظنر هست و یکی یکی نگاه می کنند خیال می کنند
ما چی داریم می گوئیم؟ پس معلوم است اینها در این
مساله یک امر مشترک دارند، بعد نسبت به مطالبی
که گفته می شود واکنش ها همه واکنش های فرض
کنید واحدی است از اینجا استفاده می کنیم که یک
اشتراکی هم در اینجا وجود دارد، بعد وقتی که نوبت
سوال می شود از یکی یکی افراد سوال می شود
می بینیم هر کسی یک جور گفت، این یک جور
جواب آدم را می دهد، آن یک جور جواب می دهد
اینجا می فهمیم هان یک متمایزاتی اینجا پیدا شد، در
آن رفتار و مسائل ظاهری مشترکاتی بود، گوش
دادنش مشترک بود، دیدن مشترک بود، فکر کردنش
مشترک بود خوب فکر کردن، بی فکر که نمی شود
بدون اینکه فکر کند گرچه امروزه می شود، خیلی
چیزها می شود و بدون فکر بله آدم یک چیزهایی
می گوید بعد می نشیند می گوید این چی بود که من
گفتم بعد که تازه می فهمد غلط است نمی رود بگوید
من غلط کردم، می آید آن حرف خودش را توجیه
می کند، این مشترکات الان وجود دارد ولی یک

مساله وجود دارد و آن اینکه آیا آن کیفیت و برداشتی که در اینجا شده در همه یکسان است یا نه، نگاه می‌کنیم می‌بینیم بعضی‌ها برداشتشان مشترک است، بعضی‌ها برداشتشان متفاوت است، اینجا می‌فهمیم که آن مساله برداشت یک حقیقتی است ماورای آنچه را که ما تا به حال مشاهده می‌کردیم و آن باید یک منشائی داشته باشد و بعد وقتی راجع به آن برداشت می‌رویم دقت می‌کنیم می‌بینیم این برداشت عبارت است از نفس خود آن شخص که آن نفسش یک واقعیتی است که آن واقعیت، افراد دیگری را در درون خود جا نمی‌دهد، آن واقعیت را جا نمی‌دهد این مساله ما را می‌کشاند به این نکته که آن شخصیت و هویت آن فرد خارجی عبارت است از همان خصوصیتی که آن خصوصیت این مطالب از او نشأت می‌گیرد، خب مطلب ادامه دارد و تتمه‌اش برای فردا.